

## نظریه در مقابل رویکرد یادگیری

این نوشته سعی دارد تا تصویری روشن‌تر از مفاهیمی که گاه و بیگاه می‌شنویم و به درستی نمی‌توانیم ارتباطات، تفاوت‌ها و شباهت‌های آن‌ها را درک کنیم، ارائه دهد.

سه دسته از مفاهیم در این نوشته بررسی می‌شود: 1- انواع روانشناسی یا نیروهای عمده و اساسی روانشناسی یا پارادایم‌های اصلی روانشناسی 2- انواع نظریات یادگیری 3- انواع رویکردهای آموزشی

در دسته اول براساس تاریخ روانشناسی و تحلیل‌هایی که از سیر تحول و تطور روانشناسی و تحلیل‌هایی که از سیر تحول و تطور روانشناسی بر می‌آید، یک نوع توافق نسبی وجود دارد که 3 نوع روانشناسی را می‌توان عمده‌ترین نیروهای تأثیرگذار بر جریان علمی روانشناسی دانست. بر شمردن 3 نوع روانشناسی تنها با این ملاک صورت می‌پذیرد که آنها بیش از سایر نظریات و تحولات همه گیر، تأثیرگذار، جامع، و قابل تفکیک بوده‌اند و توانسته‌اند جریانات مستقل‌تر و قابل تمیزتری را نسبت به بقیه ایجاد کنند. این سه نیروی عمده که می‌توان گفت پارادایم‌های جدیدی را در روانشناسی ایجاد کرده‌اند عبارتند از:

- روانکاری
- رفتارگرایی
- انسان‌گرایی

این نوشته بر آن نیست تا این مفاهیم را توضیح دهد. بلکه عمدتاً هدف تشخیص ارتباطات آن‌ها با هم و تفاوت و شباهت‌ها آن‌ها با یکدیگر و مهم‌تر از آن با مفاهیم دسته دوم و سوم است (نظریات یادگیری و رویکردهای آموزشی).

در عین حال لازم است توضیح مختصری در حد ایجاد یک تصویر کلی از آن‌ها ارائه شود. روانکاوی اشاره به دوره‌های از روانشناسی دارد که بنابر عقیده اغلب متخصصین، هنوز به علم تبدیل نشده بود. فروید بنیان‌گذار روانکاوی است. یافته‌ها و عقاید فروید تأثیری انکار ناپذیر در روند شکل‌گیری روانشناسی داشته است. تأثیر روانکاری از حوزه درمان بیماران روانی فراتر رفت و تأثیرات اجتماعی نیز داشت. روانکاوی با مفاهیم مانند ناخودآگاه، عقده، پالایش و . . . تصویری با جزئیات بسیار از انسان ارائه کرد. از آنجا که نظریات فروید عمدتاً به رفتارهای نامشهود و پنهان در اعماق وجود اشاره داشت، قابل

تحقیق باروش‌های علوم تجربی و آزمایشگاهی نبود. به همین دلیل آن را دوره روانشناسی غیر علمی و تا حدی فلسفی می‌نامند.

رفتارگرایی با اسکنیر شهرت یافت. پرچم رفتارگرایی درست در نقطه مقابل روانکاوی زده شد. ادعای این که روانشناسی فقط با تعهد به قابل تحقیق بودن می‌تواند به علم تبدیل شود آن‌ها را در مقابل روانکاوی قرار داد و یکسره به رفتارهای مشهود و قابل اندازه‌گیری پرداخت.

انسان‌گرایی با طرح این که انسان را نمی‌توان در لوله آزمایش شناخت و تلاش برای تعمیم یافته‌هایی از موش و کیبوتر و میمون به انسان، بسیاری از واقعیات را در مورد انسان نامکشوف می‌گذارد، پرچم جدیدی را برافراشت که در آن تلاش کرد توضیح دهد که نگاه روانشناسی‌های قبل به انسان ظالمانه و محدود بوده است. تقلیل انسان به تعمیم یافته میمون و یا کشف قوانین انسانی بوسیله افراد محدودی که در جامعه مریض و یا غیر متعارف شناخته می‌شوند، روانشناسی را تولید می‌کند که انسان را در جایگاه واقعی‌اش ندیده است.

در دسته دوم که نظریات یادگیری هستند، از میان نظریات بسیار متعدد به عمد به سه نظریه خاص اشاره می‌شوند: 1- نظریه یادگیری رفتارگرا 2- نظریه یادگیری شناختی 3- نظریه یادگیری ساخت‌گرا

نظریه یادگیری رفتارگرا به طور کاملاً شناخته شده‌ای از روانشناسی رفتارگرایی توسعه یافته است. مبانی اصلی روانشناسی رفتارگرایی به طور کاملاً منسجم و قانونمند به نظریه یادگیری رفتارگرا منجر شده است. فرض اساسی این نظریه این است که یادگیری در اثر ارتباطی است که بین محرک و پاسخ (در نظریه رفتارگرایی کلاسیک) و بین پاسخ و تقویت (در نظریه رفتارگرایی کاربردی) ایجاد می‌شود.

نظریه یادگیری شناختی با مردود دانستن مبانی نظریه یادگیری رفتارگرا در این که انسان‌ها مانند جعبه سیاهی هستند که با برنامه‌ریزی منظم محرک و پاسخ‌ها می‌توان هر نوع یادگیری را ایجاد کرد، شروع به توسعه نمود. توجه شناخت‌گرا به عملکرد مغز به تدریج نظریه پردازش اطلاعات را تولید کرد. به زودی نظریه یادگیری شناختی تحولات زیادی یافت. نگاه کل‌نگر شناخت‌گراها در توجه به یادگیری به عنوان یک نگرش که عمدتاً با ایجاد ارتباط بین یافته‌های قبلی ایجاد می‌شود،

استراتژی‌های آموزشی جدیدی را تولید کرد. تاکید بر تفکر و پرورش توان تحلیل و پذیرش تنوع در راه‌های یادگیری و ارزشیابی و به رسمیت شناختن تفاوت‌های فردی، نظریه یادگیری شناختی را به خوبی از رفتارگرایی متمایز کرد.

نظریه یادگیری ساخت‌گرا در واقع ادامه توسعه تفکرات شناخت‌گراها بود. اما این تغییر در نگاه آنقدر پیش رفت که ساخت‌گرایی به عنوان یک نظریه مستقل در عرصه روانشناسی یادگیری عرض اندام کرد. ساخت‌گراها یادگیرنده را در مرکز توجه قرار دادند. آن‌ها یادگیری را یک فرایند منحصر به فرد معرفی کردند که یادگیرنده در برخورد با محیط به ساختن آن می‌پردازد. روش یاد گرفتن هر فرد منحصر به فرد است و مشخصاً به ساختن معنی از آن چه رخ می‌دهد می‌پردازد. نه تنها روش یاد گرفتن بلکه آنچه باید آموخته شود نیز تا حد زیادی وابسته به فرد است. یادگیری محصول ترکیب یافته‌های قبلی که تجلی فرهنگ و تاریخ آن جامعه است و رویارویی‌های جدید، به نحوی خاص است.

در دسته سوم قبل از برشمردن تعدادی از رویکردهای آموزشی، لازم است توجه شود که منظور از رویکردهای آموزشی چیست؟ اگر بتوانید یک مدرسه را به طور کامل تصویر کنید به طوری که جواب سوالات زیر در آن به طور عینی معلوم باشد و براساس آن بشود مدرسه را ساخت و کار کرد، یک رویکرد آموزشی را معرفی کرده‌اید. البته ممکن است جواب‌های شما طوری باشد که معلوم شود شما یک مدرسه از هزاران یا میلیون‌ها مدرسه دیگر هستید و یا تعداد مدارس مشابه شما کمتر و حتی کاملاً یکتا است. این سوالات همانند این‌هاست:

- 1- محیط آموزشی چه شکلی دارد؟
- 2- چه ابزارهایی در محیط است؟
- 3- یادگیری چگونه رخ می‌دهد؟
- 4- نقش معلم چیست؟
- 5- چگونه تدریس و آموزش رخ می‌دهد؟
- 6- چه چیزهایی باید آموخته شود؟
- 7- روش ارزیابی چیست؟
- 8- ... و ...

کلمه‌ای که در انگلیسی در واقع هم معنی با این تعریف است متد (Method) است. با این توضیح، چند متد که به دلایلی طرح آن برای تکمیل بحث لازم است، معرفی می‌شود.

1- متد مونته سوری

2- متد IB

3- متد High scope

متدها به شیوه‌های مختلفی تولید می‌شوند. ممکن است یک فرد یا گروه با مجموعه‌ای از دانسته‌ها و فرضیات، خود اقدام به تاسیس مدرسه‌ای کنند و شیوه‌های ابتکاری خود را در آن، ایجاد کنند و توسعه دهند. هرگاه این مدرسه بتواند مبانی خود را که شامل پاسخ‌هایی روشن به سوالات بالا است بدهد، ممکن است به عنوان یک متد شناخته شود. اغلب مدارس با سابقه زیاد را می‌توان دارای یک متد (رویکرد آموزشی) دانست. برخی از آن‌ها خواسته و توانسته‌اند که متد خود را تدوین و متقن و منتشر کنند. برخی نیز اگر چه متد منظم و سیستماتیکی دارند، اقدامی برای تدوین آن ممکن است نکرده باشند. بسیاری از آنان هم متدهای خود را به اندازه لازم منظم و جامع و سیستماتیک نکرده‌اند. در این نوع مدارس عمدتاً رگه‌هایی از نوعی تفکر غالب ممکن است دیده شود ولی تا آن حد جامع و فراگیر نیست که به سوالاتی از نوع بالا پاسخ‌هایی روشن، متفاوت، منسجم و دارای الگوهای پیوسته بدهد. بنابراین این مدارس ممکن است هرگز موفق به ایجاد متدی قابل معرفی نشوند.

در روش دیگری که متدها تولید می‌شوند، گروهی، سازمانی و یا حتی فردی ابتدا با مراجعه به یافته‌های علمی در زمینه آموزش، یادگیری، نظام‌های آموزشی، مدرسه داری، برنامه درسی و غیره و مطالعه آن‌ها، به یک طرح جامع دست می‌یابد. این طرح باید دارای انسجام، اتقان، جامعیت و پیوستگی باشد. سپس این گروه، سازمان یا فرد مدرسه‌ای را براساس طرح خود ایجاد می‌کند. واضح است که در این روش هم ممکن است طرح دچار اجاری تحولات و تصحیحات بشود ولی باز، هم جهت با نگاه اساسی طرح به آموزش خواهد بود.

متد مونتسوری با روش اول تولید شده است. پایداری و پافشاری ماریا مونتسوری در گسترش و توسعه روش آموزشی خود و تداوم تلاش‌های او به وسیله دیگران بعد از مرگش، این متد را به یک شیوه پایدار تبدیل کرد. سازمان‌های بین‌المللی زیادی برای توسعه این متد تشکیل شدند و اکنون جزئی شناخته شده از آموزش در جهان است.

متد IB و High scope از روش دوم تولید شده‌اند. این متدها توسط گروهی از دانشمندان ایجاد شده که سال‌های زیادی را برای تدوین دقیق آن‌ها صرف کردند. از بین این متدها IB با مأموریت ایجاد یک برنامه درسی بین‌المللی آغاز به کار کرد و متد High scope به توسعه روش‌های شناختی در جامعه آمریکا و تربیت شهروندان مطلوب‌تر فکر می‌کرد.

موضوع اصلی این نوشته در واقع از اینجا آغاز می‌شود. معمولاً افراد در سازماندهی ذهنی انواع روانشناسی، نظریات یادگیری و متدهای آموزشی دچار مشکل می‌شوند. در اینجا تلاش می‌شود نسبت بین این مفاهیم تا حدی روشن شود.

با توجه به توضیحات گذشته در این نوشته، واضح است که نظریات یادگیری عمدتاً بخشی از یک تئوری جامع‌تر هستند که ممکن است تحت عنوان یک نوع روانشناسی شناخته شوند. در مورد نظریه یادگیری رفتاری به نحو روشن معلوم است که از روانشناسی رفتارگرا ایجاد شده است. نظریه یادگیری شناختی را نیز می‌توان، یک نوع روانشناسی بنام روانشناسی شناختی نسبت داد. این روانشناسی اگر چه جایگاه بسیار بالایی در علم روانشناسی دارد ولی به زعم دانشمندان اصلی این رشته آن را هم ردیف نیروهای اصل روانشناسی قرار نداده‌اند که شامل نیروهای روانکاوی، رفتارگرا، و انسان‌گرا هستند. دلیل این امر شاید این باشد که روانشناسی شناختی عمدتاً با بحث‌های داغی در به چالش کشیدن نظریه یادگیری رفتارگرا شروع شد. لذا عمده توسعه آن ابتدا در حوزه یادگیری بوده است. البته بتدریج نگاه و نظریات شناختی به حوزه‌های دیگر روانشناسی مانند مشاوره، درمان، و غیره هم کشیده شده و لذا اکنون روانشناسی شناختی عبارتی رایج است ولی عمده رشد آن در حوزه یادگیری و مشاوره بوده است.

سوال دیگر این است که اگر نیرویی هم سنگ روانشناسی رفتارگرا به نام روانشناسی انسان‌گرا به وجود آمده است، نظریات یادگیری این روانشناسی چه هستند؟

به نظر می‌رسد که علیرغم آن که این روانشناسی مباحث بسیاری را در حوزه یادگیری مطرح کرده است و آموزش انسان‌گرا دارای ادبیاتی غنی است و حتی مدارس انسان‌گرا قابل ردیابی در جهان هستند، هنوز یک نظریه یادگیری که بتوان به قاطعیت آن را نظریه یادگیری انسان‌گرا نامید، پا بر عرصه نگذاشته است.

اما از سوی دیگر نظریات یادگیری شناختی در سیر تحول خود، نظریات متعددی را تولید کرده‌اند که به تدریج پیشرفته‌تر شده است و نهایتاً ساخت‌گرایی از آن به صورت مستقل اعلام حیات کرده است. نظریات ساخت‌گرایی از میان نظریات، نظریات یادگیری تقارب و تجانس زیادتری با فرضیات و مقتضیات انسان‌گرایی دارد. در ادبیات روانشناسی آموزشی برخی نظریات دیگر یادگیری هم به انسان‌گرایی منصوب شده است. مثلاً نظریات یادگیری ویگوتسکی که به نظریات یادگیری اجتماعی معروفند، گاهی ذیل نظریات یادگیری انسان‌گرایی طبقه‌بندی می‌شوند. دانشمندانی مانند مازلو، راجرز، نوول (Kouwls)، بیشترین نظریات انسان‌گرایی را در حوزه آموزش و یادگیری دارند.

اکنون که نسبت بین نیروهای اصلی روانشناسی با نظریات یادگیری مشهور روشن شد، نسبت بین نظریات یادگیری و متدها (رویکردهای) آموزشی نیز ممکن است مورد ابهام باشد. در مورد متد مونته‌سوری معمولاً پرسیده می‌شود که آیا رفتارگرایی

است یا شناخت‌گرایی؟ با توجه به نحوه شکل‌گرفتن این متد که در توضیحات بالا آمد، روشن است که مونته‌سوری با تدوین نظریه شروع نکرد لذا الزامی نیست که متد وی به وضوح در یکی از آن‌ها طبقه‌بندی شود. برخی جنبه‌های این شیوه نزدیک به شناختی است و در برخی موارد به رفتارگراها شباهت دارد. اگر چه از نظر تاریخی متد مونته‌سوری از مثال‌های روش‌های شناختی شمرده می‌شد، ولی بعداً این موضوع در ادبیات جدیدتر روانشناسی شناختی حذف شد. به هر صورت مونته‌سوری روشی شناخته شده، منحصر به فرد و دارای نقاط ضعف و قدرت مختص خودش می‌باشد.

اما روش و متد IB به نحو بسیار روشن مرتبط با روش ساخت‌گرایی است و این موضوع به راحتی در شگردهای آموزشی و شیوه تدریس و آموزش و یادگیری قابل تشخیص است. بعلاوه در مستندات IB به روشنی به این موضوع تصریح شده است. اما اگر تلاش کنیم IB را به یکی از نسبت دهیم، توفیق کمی حاصل می‌کنیم. زیرا IB از نظریات ساخت‌گرایی استفاده می‌کند که خود شکل پیشرفته شناخت‌گرایی است و شناخت‌گرایی خود حرکتی مستقل از سه نیروی فوق است. اما با اغماض از برخی جنبه‌ها، روش IB مشترکات زیادی با دیدگاه‌های انسان‌گرایانه دارد. متد High scope نیز به روشنی و بسیار منسجم از یافته‌های شناختی کمک می‌گیرد و بنابراین مرتبط با روانشناسی شناختی است. برای نیروهای عمده روانشناسی (روانکاوی، رفتارگرایی و انسانگرایی)

اطلاعات بیشتر از متدهای IB و High scope به سایت‌های مربوط ([www.IBO.org](http://www.IBO.org)) و ([www.Hightscope.org](http://www.Hightscope.org))

مراجعه فرمایید.